

تاریخ فرشته

تبعیت عظیم بهر سامیید با وجود این حال سلطان محمود از غایت تنور و کاروانی منتهی تریب سنده و توفی می فرستاد
 عینود که بیخاس بواسطه اسباب حیث تنگی نمیکشید دور شکر کجوات قحطی سنده جوان ناطق و صامت قرین محبت
 و از آنرا گشته جوان دانش که حصار می شدن باری میکشاید بهر نوبه خا پنجا ازادر قلع گذاشت و خود زور و ازو تار
 فرود آمد و متوجه ساکنه رنده و کاسه تین علی کجواتی که می نطق . که کسیم می نمود در آنوقت با مردم سلطان محمود
 جنگ کرد و نیز مبت یاقده اساطان احمد پوست و خبره او که سلطان محمود از فلان راه بیرون آمده بسیار کجگو میزد
 سلطان احمد ساه به خود را از ساکنه کجواتی که می نطق شد و در آن فصل که در استان خلیجان خوابید
 سلطان محمود توفی شده و سر خانی کتب و و با آنکه در این استان کمتر می باشد در راه و توفی کجواتیان محبتی
 رسیده که مردم فرصت تجنیز و کفن نمیدیدند سلطان احمد شاه آنها را از وقت قبال سلطان محمود دانسته
 چهار روز انداخته آبا کرده و در تاریخ چهارم ماه ربیع الثانی شصت و در بعین و ثمانی که کند عنایت بر کنگره کاخ ققباد
 به دانی العود احمد سببان قدس النین سمانت و بعد از وفات خدیجه ان سقور لقب یافت و سی و سه سال
 بششاه و محبت روز عمر ستاره را ابلطت گذرانید و پادشاهی بود بعینوف مکارم اخلاق متحلی و کند دو
 صفی شمار خندان و دست ممتش چاره ساز مظلومان عدل و امت و افراد قوت کامل داشت و باخلاق

۸۵۴

بند کاف منیکه منمود

ذکر سلطنت محمد شاه بن سلطان احمد شاه کجواتی

بعد از سلطان احمد شاه سپهر بزرگ او محمد شاه حاکم کجوات گشته مردم را با نعام و احسان فراوان مطیع خود ساخت
 و در سال جلوس با پدر لشکر کشید و رحمت الملک در مقام اطاعت گشته دختر بوی داد و محمد شاه بالتاس
 آن دختر تنه آن مملکت را با پدرش مسترد داشت و از آنجا بدو مکر پور رفت و مقدم آنجا بوسیله اطاعت و پیشکش
 و لایب خود را محافظت کرده بعد از آن محمد شاه حکومت احمد آباد مساوت نمود تا ثلث و خمین و ثمانیای بیج
 طرف سواری لغز بود و در سنه اربع و خمین و ثمانیای بطرف قلعه جینا نیر رفت راجه انحصار کندگاش بعد از
 جنگ و شکست حصار می شده چون مدت محاصره امتداد یافت کسان نزد سلطان محمود غلی فرستاد

۸۵۳

۸۵۴

سلطان محمد بن احمد شاہ کجراتی

۳۷۵

مقالہ چہارم
۱۵۴

بر سر نیز ایک لکھ تئکہ قبول نموده گمانت طلبید و او بطمع مال و انتقام اپنے کجراتیان در مالوہ کرودہ بودند التماس قبول نمودند و از او چند سال مذکور متوجہ انظراف کرودید و سلطان محمد شاہ بنا بر آنکہ اکثر چارہ پایان بارکش اودوی اودر محنت لطف شدہ بودند و سیدلی نیز علاوہ آن بود از قرب و وصل سلطان محمود خبر یافته خیمہ و اسباب زیادتے خود را بوخت و پس پشت و بر چند اورا بجنانک خصم تحریریں و ترغیب نمودند اصلاً قبول نا کرودہ سچا سب احمد آباد تجیل روان شد چون بار دیگر سلطان مالوہ با صد سزار سوار بلکہ زیادہ از منہ و بقصد شہر مملکت کجرات ہفت فرمود امرای کجرات با یکدیگر اتفاق کرودہ گفتند کہ سلطان محمود روز بروز بساحت مملکت بیشتر مزاحمت میرساند مناسب آنت کہ استعداد سپاہ و سامان کرودہ با وی جنگ نمانیم و شر اورا دفع ساییم سلطان محمد شاہ بیچوبہ قبول اینغی کمرودہ میخواست بطرف دیب کجریزہ امر اودوزرا مضطرب کتہ ہمہ پیش رفت سلطان محمد شاہ کہ در آن عصر عمدہ بود رفتند و گفتند کہ تو توشہ خود را میخواستی یا انکہ میل داری کہ پادشاہی مہین خانوادہ نباشد آن زن گفت کہ غرض ازین سخن چیست بکی گفتند کہ شوہر تو بکنت سلطان محمود قبول میکند و ولایت کجرات مفت از دست بدہ میرود باید کہ راضی شوی تا اورا بچہ عنوان کہ تو اینم برداریم و پسر نبرکت تو قطب نما کہ بیت سالہ جو است میاد شاہی بگیریم صغیفہ بنا بر ضرورت قبول کر۔ استخاجت زہر و طعمہا کرودہ در ہفتم مجرم سنہ خمس و خمین و تا غایب۔ تم ہستی دورا بکزلگت پیدا و از ورق زمانہ کات ساختہ و بدہ پیام فرماندہی او بہشت سالی و ناما و جہاز۔ روزستان مہربد و جب از فوت خدا بجان کریم لقب یافت

ذکر سلطنت سلطان قطب الدین محمد شاہ کجراتی

ولادت اودر شب و ہشہد ہفتم شہر جاوی التالی سنہ خمس و خمین و تا غایب۔ ندر بارہ دفع شدہ بعد از پدہ بیجا مل بر تخت احمد آباد جلس نمود سلطان محمود خلجی کہ در آنت قلعہ سلطانی پورہ با مال از ملک غلام سحر سترگن گرفتہ احد مقدمہ لشکر خود ساختہ بود کوچ بر کوچ متوجہ درہ الملک احمد آباد کست سندان قطب الدین شوکت جوہر شاہ مالوہ را بجا طر آورده با بقالی کہ در خدمت او نہایت قرب داشت کجراتی کرودہ کتہ صلح آنت کہ سلطان

تاریخ فرشته

خود را بولایت سوریه کشید و چون سلطان محمود تهمینه و لشکر در بلاکجات گذاشته بمبند و بر کرده و سلطان برگشته باستانی آنتار از ممالک خود بیرون کند سلطان تصدیق کرده و خواست بجا آورد که آمد و وزیر ابرآن واقف گشته و پیراهن نشین و علامت کردند و او رک غیبت بجهت آورده در باب مقابل و مقابل اصرار و زید و لشکر آریسته با استقبال سلطان محمود شافق ملک علای محراب فزیه یافته با لشکر خود از دایره مالونیا نگر بخت و پاپیوس صاحب خود مشرف شده در یک مجلس بخت مرتبه خلعت خاص یافت و بختاب علاء الملک بلند مرتبه شده و صغیر و کبیر کجرات از آمدن او جشنها کردند و تقارن شاد و پادشاه زنده و چون من آنف بختین ته کرده و شامگاه سلطان محمود این بیت نوشته نزد سلطان قطب الدین دستار و بیت شنیدم کوی می باری اردن خانه بی جوکان اگر داری سوره عوی بیار این کوی در میدان سلطان قطب الدین بصدی جان گفت جواب این بنویس او در جواب نوشت بیت اگر جوکان بدست آرم سرت چون کوی بونگا ولی ننگ است ازین کارم اسیر خود بر بختان و در این بیت اشارت بانکه سلطان بوشنگ اسلطان محمود کیه اسیر کرده در بند داشت و باز تربیت کرده ولایت مالوه با و داد انقض در سلج منفر سلطان محمود غلی بصد شیون سوار شده و غلط کرده در نرجهای که دور او دیوارهای زقوم بود افتاد و تا صبح بصد نرسیده و برآ پایاد و سلطان قطب الدین مورسحال شده که صبح آنروز بمشرف و مجوز آراست و بخت در داد و مسود کجراتیان شکست یافته ببلوریزه ناسمجی بختند و سینه ایشان بر میره مالونیا ن فایق آمده منفر زمان راه مالوه پیش گرفتند و برده طاعت برده و شاه پای ثبات مستحکم ساخته میمنه مالونیا ن بجان فتح خاطر جمع با و می کجراتیان بغایت شوق شدند و مردم قول سلطان قطب الدین که قطب آسا پای ثبات در قلبها نشوده بودند فرست یافته بر قاب سلطان محمود حمل آورد و متفرق ساختند و سلطان محمود که بغایت سخاوت بود چندان خبک کرد که کسی با او نماند و بهر تیر که در ترکش داشت بپنداخت و آخر ناچار شده از سر که بیرون آمد و با سزده کس بار روی سلطان قطب الدین رفته پروانه دار خود را بسر برده خاص زد و تاج و کمر مرصع و بسی جوایز گرانمایه بدست آورده بار روی خود که در غیب بود رسید و باز مردم کریخته نزد او حسیع شده با ناخوار آید

سلطان قطب الدین

۳۷۶

مسئله چهارم

و آذانه انداخت که اشک شیون بر لشکر کجرات میرم و کجراتیان این خبر شنیده بر پشت اسپان بوشیار و
 بمحافظت لشکر قیام نمودند و سلطان محسود خود چون پاسی از شب بگذشت بخاطر جمع سوار شده بجانب
 مالوه معاودت نمود و تا صبح بسیاری از قده از تعاقب کجراتیان این کشت سلطان قطب الدین این فتح را
 از عطایای جنزلی الهی تصور کرده با مشتاد و کیت فیل و دیگر غنایم نفیسه بعیش آبا و اجداد توجه فرمود
 و بزم عشرت آراست و لشکر بسیار بجانب سلطانپور فرستاد و قلعه را از تصرف مندویان بر آورد و آنجا بسایه
 دولتخواهان میان آن دو پادشاه صلح واقع شد باین شرط که از هر دو طرف آنچه از بلاد کفار بدست آید از
 ایشان باشد و بجاایت رایان و کافران اطراف و جوانب بر یکدیگر لشکر کشند و وضع راجه را آنکه کافریا استعدا
 بر خود فرض شمارند و در سنه ستین و ثمانیایه خبر رسید که فیروزخان از نانی عامه ناکور نوبت شد و برادر فرزند خان
 مجاهد خان بر دکنی خود انولایت را متصرف شده شمس خان سپه فیروز خان از غم خود گریخته نزد رانا کونینها مستم
 جیتور رفت و چون از قدیم الا یام میان رانا و ریسنداران ناکور دشمنی بود رانا فرصت یافته قبول کرد که
 امداد نموده بکومت رساند بشرط آنکه بعد از فتح ناکور سه کنگره آن حصار و بران کند چه بچکس از آبا و اجداد
 او را این معنی میترننده بود و سالهای دراز بوسه شجر ناکور و تسلط بر ناکور ریان و خاطر آن بندوان بود
 و پدر رانا که موکل نام داشت با فیروز خان و ندانی جنگ کرده منهنز گشت و سه هزار کس از مردم معیت او در
 کریز قتل آمده بودند انقبه شمس خان قبول آن شرط کرده با اتفاق رانا متوجه ناکور شد و مجاهد خان طاعت نیار و
 کجرات گریخت و شمس خان بقلعه درآمده خواست آن شرط بجای آورد یکی از مردم گفت کاشکی فیروز خان را
 بجای این سپه دختری بودی که حفظ ناموس نموده دشمنان را ریخت و بران کردن این قلعه ندادی و این سخن
 در شمس خان بجاایت تاثیر کرده بجان لحظه حصار را مضبوط کرد و کس نرور رانا فرستاد که آنچه لوازم امداد بود
 بجای آوردی اکنون و بران کردن حصار ممکن نیست چه من اگر خست کنم مردم این قلعه دو لایت قصد من
 خوانند کرد اکنون شمارا بولایت خود مراجعت می باید نمود و الا بیخبر جنگ امری دیگر مقصود نیست رانا
 ناسف خنده بر گشت و لشکر بسیار جمع کرده باز ناکور آمد و شمس خان شکست و ریخت حصار دست کرده

تاریخ فرشته

تمام لشکریان مردم معتبر در اینجا نگاه داشته خود بجنگ مقصد استمداد با احمد آباد رفت و سلطان قطب الدین
 اورا مشغول عطف ساخته و تشریف بجای نگاه دارد و بعد از اتمام عروس شمس خان را در حضور نگاه داشته
 زنی را مجذوب ملک کداو بعضی امرای دیگر را که ملک ناگوار فرستاده ایشان بارانا جنگ کرده کجاست
 بسیار بکشتن داده این نام نمودن سلطان قطب الدین از شنیدن این خبر در غضب شده متوجه ولایت ناگوار
 گردید و چون بجالی قلعه ایور رسید فوجی را بفرستاد که عواد الملکان بتخیر از ولایت نامزد کرد و او نیز
 جنگ بر قلعه بی حد انداخت مردم بسیار بکشتن داد و کار بی ساختن مراجعت کرد و بنا بر آن سلطان خود متوجه
 واقع رانانده وقت آن قلعه گردید و بسرو می آمد در اینجا با راجه پیمان و شریکان که نزد یکدیگر رانان بود
 عظیم شده و در سجای رسید که سلطان دلیر شده مخالفان را منزهم کرد و ایند و از اینجا جلوریز کجاستان
 کو بنلیه ولایت رانان که پناه آورده اکثر ولایت ویران و بسیاری از عورت و اطفال بزد و اسیر ساخته پیاپی
 قلعه کو بنلیه آمده محاصره نمود و چندین کت لشکر رانانرا شکست داد و جمعی کثیر را بکشت آخر رانان خود فرود آمده
 جنگ کرد و شکست یافته بقلعه گریخت و طالب صلح کردید سلطان قطب الدین بواسطه محلی قلعه قبول کرده بکشتن
 فراوان گرفته بکجرات آمد و تا بخان که وزیر کل سلطان محمود غلی بود درین وقت برسم رسالت بکجرات آمده
 از جانب سلطان محمود گفت که گذشته کشتن حال صلح و عهد تازه کرده با اتفاق رانان از میان برداریم
 باین طریق که ولایت رانان بر چه متصل بکجرات است عساکر قطعی منب و ناراج نمایند و بلاد قریای میوات
 و امهر باشکرمند و مورد تانت سازند و عهد الا حشیاچ امداد و معاونت از یکدیگر معاقت ندارند
 چون علماء و فضلا از بنجانبین در پیستنا بر جمع آمده بدین طریق مذکور شده عهد و پیمان بجا آورند و پیمان سوگند
 ساخته بوقوع جلای عصر سلطنت در دستند احدی دستین و ثنائی سلطان قطب الدین بالشرک بسیار متوجه
 ولایت رانان شد و در شناسی راه قلعه دیور اگر قبلی از امرای خود سپرده پیشتر شده و در همان اوقات چون سلطان
 غلی نیز از طرف دیگر بکجرات ولایت در آمده بود رانان میخواست متوجه حرب او شود لیکت چون سلطان قطب الدین
 از سرور بی گذشته بنجیل ولایت کنهانی رسید بالضرورت جنگ بالویمان آورد و وقت گذاخته مجرب

کجراتیان

مطالعہ جامع
۲۵۳

کجراتیان قیام نمود و شکست فاحش یافته در جای قلب که سر راه جیتور بود توقف نمود سلطان قطب الدین بجا
رفته بار و بیکر نابره قال اشغال یافت و چون شب شد طرفین در جا و مقام خود آرام گرفتند روز دیگر علی اصبح
باز معرکہ جنگ آراستند و سلطان قطب الدین بذات خود ترووات رستمانه نموده غالب آمد رانا در کوه مخفی
کشته جهت شفاعت رسولان فرستاد و چاره من طلا و دو فیل بزرگ و دیگر نفایس سلطان قطب الدین
داد و عہد کرد کہ دیگر مفرتمے بولایت ناکور نہ سازند و از نیکو سلطان محمود پیشتر از لشکر کجرات بولایت
رانا آور آمدہ بود ہر آہنہ سلطان قطب الدین اطہار بخش نموده با حمد آبا و معاودت فرمود و در ترقیب پادشاہ
کجرات پنجہ سلطان محمود را روی نموده در ذیل اسم او توفیق اللہ نوشتہ خواهد شد و در سنہ اثنی و سبعین
و ثمانیہ رانا نقص عہد کردہ با پنجاہ ہزار سوار بجانب قلعہ ناکور رفت و حاکم پنجاہ عریضہ مستطیل کیفیت حالت
مربوطہ داشت قاصد عریضہ را در شبی کہ سلطان بصحبت شراب مشغول بود نزد عماد الملک وزیر آورد و او
بمان شب نزد سلطان رفته چون اوراست و لایعقل یافت انتظار بسیار شدن کشیدہ و پور صحیحہ سوار کردہ
از شہر بر آورد و روز دیگر بکنتال رفته تا یکماہ بواسطہ اجتماع توقف شد جا سوسان چون خبر منقضت سلطان بر رانا
رسانید نہ متنبہ شدہ از بولایت ناکور بولایت خود شامنت و از اجتماع ان سلطان قطب الدین شہر بازار
بساط عیش و عشرت انداخت و در چہین سال سلطان قطب الدین بجانب سروبی لشکر بردہ و راجہ پنجاہ کہ قزاق
قریب براناداشت کہ بخیمتہ کجوبستان کنبل و رآمد و لشکر احمد آباد تاخت و غارت بقذیم رسانیدند و چون در جان
او ان افواج سلطان محمود و نیز بر قلعہ جیتور تاخت آورده بودند و سلطان قطب الدین و بنال رانا کردہ جایجا
مید و ایند تا آنکہ بقلعہ کنبل در آمد و پادشاہ اسلام چند روز محاصرہ کردہ و چون دانست کہ فایدہ بران مترتب
نخواہد شد از پنجاہ برخاست و بولایت جیتور و دیگر ممالک خراب و ویران ساختہ با غنیمت بمقیاس بدار سلطنت
معاودت فرمودہ و بعد از چند گاہ بدین سید شہر بقلعہ عالم کہ در قصبہ توتہ آسودہ است رفته در دل
کدر آید کہ چہ خوش باشد کہ من سبحانہ و تعالی بپرکت این بزرگوار مرا پسری شایستہ سلطنت کرامت فرمائے
بندہ قدس سترہ بصغای باطن در یاقہ گفت برادر خورد و شاہ حکم فرزند دارد و اجبای خاندان مظفر شاہی خواہد

و سلطان نایب کشته از مجلس برخاست و در آنوقت بیار شده در بیت و نیم ماه رجب سنه ثلث و سبعمائیه
غفای روش از قاف غزلت جسم بسراون بقا پر و از نمود و در خطره سلطان محمد شاه مد فون کشته در منا بشر و
نبرین او اسعدان غاری به نسلد و همس خان بن فیروز خان که دختر بوسه داده قرتب بهر ساینده بود بر برودان
سلطان متم شده بنا بر آن مردم دولتخانه هجوم کرده او را بقتل آوردند و مادر سلطان قطب الدین درون حرم
و دختر شمسنا نیز بهین علت و همت شکنجه و عتوبت بسیار کرده و در آن حشر بزنان و کینزان که از خونین دل بود
سپرد تا او را پاره پاره کرده کشتند که پند سلطان قطب الدین پادشاهی بود و وجودش بر همه فخر سرشته خصوص
وقت نشأ شراب نیز شمشیر آبدار پرسیدی و ماصیایا نیز بجز خنجر جا نگذاشته و طایر عفو و اغاض پیرامون
کتر بر زمی نمود و عدس شاعت در عهدش گاه کاتبی بسلو میفرمود و ایام سلطنت او بیست سال و
هفت ماه بود بر بریده و مستی کشت و پیاله از لبش دور کشت

ذکر حکومت سلطان داود شاه بن احمد شاه کجبرانی

بعد از فوت سلطان قطب الدین متم او داود خان بحسن اتفاق عماد الملک وزیر و سایر امرا و ارکان دولت بر
استقلال قدم نهاد و پادشاه کجرات گردید اما به معاشی پیشه ساخته فرانشی را که همسایه اش بود خطاب
عماد الملک داده از امرای کبار گردانید و همچنین کار و کمر پیش گرفت که مطابق و موافق ملک و ار
و جانباقی نبود طبیعتش حسنه با مخطاط سیل میفرمود بنا بر آن ابل حل و عقد با عماد الملک وزیر سرار جیب نشأ
بر آورده و او و خازن که هفت روز سلطنت کرده بود مسزول ساختند و صلاح دید عماد الملک برادر لود
سلطان قطب الدین را که محمد خان نام داشت در چهار نساکی بر او زنگ سلطنت ممکن ساختند و در
روز جلوس خلائق علی اختلاف در جاتهم بجز انعام عام او بجهت منگ کشتند و خارج اسپان تازی و عراق
و ترکی و خلقهای قیمتی و کمر شمشیر مرصع و خنجرهای زر افشان مکت کرده و رشک تقدیر باد
و علی و صلی و اصل کشت

ذکر سلطنت سلطان محمود شاه کجراتی المشهور بسلطان محمود بیکره

واقفان اسرار ملک پیشین مرقوم خامه عنبر آکین کرده اند که بعد از جلوس سلطان محمود شاه جل و عقد سلطنت و قبض و ببط و داد و ستد برای رزین عماد الملکت وزیر مغموض گشته قنات پادشاهی رواج و رونق تمام پیدا کرد و حبس خلائق از وضع و شرفیاب دل بر سلطنت او نهاده، سبب که نه خلی و فساد و در میان بود لیکت بعضی از کوه اندیشان مانند عضد الملکت و صفی الملکت و حسام الملکت که از شان صاحب قدار بودند و خلاصه ممالکت کجرات اقطاع ایشان و موبان ایشان بود نهایت فرحمت داشتند و یک حسد و شکست بچش آورد و بعد از چند ماه که از جلوس گذشته بود اتفاق نموده گفتند که ما از تسلط و استیلای عماد الملکت و سخت گیریهای او تنگ آمده ایم اگر سلطان او را مسزول سازد فهو المطلوب و الا سلطانه از پادشاهی معزول ساخته برادرش حسن خان را پادشاهی بر میداریم بیت بسا شمع که نورش خانه افروخت چو قافل گشتی آخر خانه را سوخت و بروایت نظام الدین حسن معروض داشتند که عماد الملکت میزاید بر خود شهاب الدین احمد را پادشاهی بر دارد و بر پنج ملک مغیث خلی امرانچا نجان داده خود مستقل سازد حال سزاوار دولت است که پیش از آنکه شراره مکر و عذر او مشتعل گردد باید بند تدبیر بر پایش نهاده دست نگرش از دامن مقصود کوتاه سازند بر تقدیر سلطان محمود با وجود صغیرین بفرست دریافت که آنها همه بنیاد و اقر است و اگر در مجلس بروفق مدعای ایشان حکم بحبس و قید عماد الملکت نفرماید خودش را از سلطنت معزول خواهد ساخت پس بنا بروقت با ایشان خوش برآمده گفت من نیز در این ایام از بیای عماد الملکت صورت خدمه و فریب مشابهه می نمودم و از حرکات و سکنات او نسیم فتنه انگیزی بشانم میرسید لیکت از مبادا همکنان مسل بدجیر توفی و یوفای من نمایند در علاج او منبیکوشیدم احمد نند و البته که حقیقت حال برشل شاد و لخواهان و خیراند ایشان معلوم شده اگر او را مقید و محبوس کرد انم نزد خاص و عام بنا سپاسی و حق شناسی منوب نخواهم کردید اکنون آنچه صلاح ملک و دولت میباشد عمل آرید پس عماد الملکت را در برگیرید

تاریخ فرشتہ

۳۸۲

مقالہ چہارم
۸۵۳

پانچھ نمبر از مردم متحد پیرہہ تا بر بام دروازہ قلعہ احمد آباد مجموعہ ساکنینہ و سلطان محمود پان تہمیر در آنروز از
مکر احد خود را نکاح بداشت و در اندیشہ استخلاص عماد الملکت و دفع تسلط امرا بر جہ شدہ چون میداشت کہ تسبیح سرور
و خاصہ خیل تابع آنها اندر بچیکس اظهار آن امر نمودہ مدار بر تہمیر نهاد و در خلا و ملا بر زبان جاری میساخت کہ
عماد الملکت دشمن جانی من است و چنین کسی را زندہ گذاشتن از حسرت و دور می بینم میخوام او ابدست خود
قبل رسانم و اگر امرای کبار خواہند کہ شفاعت او کنند از ایشان بجان میربخشم و این خبر با امرای اربور رسید
خوشحال گشتند و یکدیگر گفتند اگر سلطان قاصد متسل عماد الملکت کردہ اصلاح شفاعت نباید کردہ و سلطان محمود
بشی در این فکر اندیشہ بخت دور وقت سحر کہ نسبت سلطانی زود و مصائب خوش بھر رسید برای دفع کلفت
و دلگیری بقصر برآمد و در دریکہ نشسته بھر نظر میکرد ناگاہ کاشتہ خیل خانہ ملک عبداللہ را دید کہ در پای قصر
ایستادہ میخوابد چیزی عرض کن و جرات بنمایہ سلطان گفت بھر چه میخوابی عرض کن عبداللہ غیر را در اینجا ندیدہ
معرض داشت کہ دولتخواہی من غایب الملکت سلطان ندارد و بچہ امرا بعرش رسانیدند یکی بہتان و خلافت
و خودشان ارادہ دارد کہ فرصت یافتہ من خانرا پادشاہ سازند سلطان اورا سخنین و آفرین کردہ گفت
خوب کردی کہ این معنی معرض داشتی و کردہ میخواستم عماد الملکت را علی تصبیح قبل رسانم باید کہ بچہ
این سخن بر زبان نیآوری و سنکام و میدان صبح صادق و صبح خیل ترا مستعد و مکمل در دربار حاضر ساز
و چون از اثر طلوع نیز اعظم زمانہ روشنی پیدا کردہ ملک شریف بہ ملک حاجی و ملک بہاء الدین و ملک کالو
و ملک عین الدین کہ از معتمدان سلطان بودند بیازست شفاعتہ و سلطان ملک شریف گفت امشب از عرض
و غصہ عماد الملکت خواب نگیزہ ام اورا نزد من آرزو نا بشیر تیر کردہ شش زخم ملک شریف چون با حصار
عماد الملکت شفاعتہ نکاہ بان گفتند بی رخصت غصہ الملکت نمیتوانیم داد او آمدہ بعرض رسانید و سلطان
خود پیام برج برآمدہ با آواز بلند گفت عماد الملکت را زود زود برسانید تا در زیر پای خیل بنیازم موکلان چون آواز
سلطان شنیدند حجاب طلع شدہ اورا نزد سلطان فرستادند چون چشم سلطان برواقا و گفت اورا بساہید پانچ
چند از و پیرسم چون بالا بردند بحکم سلطان و تخریز پایش برداشتند متعلقان امر کہ سہراست مشغول بودند

سلطان محمود بن محمد شاه کجورنی

۳۸۳

مخزن چهارم

از مشاهده این حال خائف گشته بعضی خود را از با هم انداختند و بعضی فریاد اللعان بر آوردند و سلطان مسعود و معاز
 صبح صادق بفرز دربار آمده سلام گرفت و در پاک بدست عماد الملک داد و پہلوی خود بسناده کرده بکس
 راندن بازداشت و این خبر با مرای ارببه رسید و بر او سیت حاجی محمد قنداری با سنی سزار سوار و پیاده
 کارزار شده متوجه دارالامارت شدند و از آواز طبل و کوس و کتر نامی و دودمانه گنبد فلک اخضر را پر صد آستانه
 و در آنوقت زیاده از سیصد نفر از بنده و آزاد در خدمت سلطان نبودند بکلی دست از جیات شسته مضطرب گشتند
 و جمعی گفتند که بغلان قصر آمده در دروازه مضبوط میسازیم و جنگ میکنیم و بعضی گفتند جوهر و قعود بقدر مقدور
 برداشته بطرفی بیرون میرویم سلطان محمود عاقبت محمود صبیح یکت ازین دورای نه پسندید و سلاطین
 پوشید و ترکش بر میان بست و با سیصد سوار و فیلان مساب کردار که عددش از رویت متجاوز نبود بقصد
 از خانه بیرون برآمد و از بیم آنکه مبادا مخالفان از بیمه جت زور آورند بسیاری از کوه چار اخیل سب کرده در خانه
 تانی و استکی روان شد و بر حکم آنکه بر ایوان سلطنت که نقاش نگار خانه ایجاد و تکوین شاده و آن آنرا شمشیر
 تانید نمکین و ترزین داد و مشور بر خلافت که منشی تختگاه قضا و قدر بطرفی انا جلناک خلیفه فی الاصل علی
 ساخته از جوم معاذان و مخالفان باکی ندارد بر آئینه میزد و حصول خبر سوار شدن پادشاه و بودن عماد الملک
 براه صبیح سرداران و سکر گردان و خاصه خیل ترک رفاعت امرا ارببه کرده بعضی بخدمت سلطان پیوستند
 و اکثر در کوش و کت رخصتی گشتند منقول است که در آنروز مضمون *یوم یضرا لوه من خبیه و امانه و امانه و امانه*
 و صاحبته و بلینه متحقق شد و اکثر عملات احمد آباد بغارت رمت پی تحریک سیف و سنان محض قعود
 یزدان و صولت سلطان فدک و با بازار انقدر جوش و مغز و اسباب و اشتر و کاد و بر یکدیر افتاده بود که راه اندو
 مسدود گشت امرای ارببه سنگت تفرقه در شیشه نجیت خود دیده کرد و بار بار بر چهره خود مشاهده کرده از شعله بیرون
 بر مان الملک را چون جسم سقیم بود نفس گیر شده توانست که بجنت و نزدیکت حقه سر کج در شکسته و آب کند
 خضر جارتی پنهان شده یکی از خواجہ سردایان که بزیارت شیخ احمد کبیر میرفت او را دیده و شناخت و گرفتند
 سلطان آورد و در ساعت فجر بود که بزیر پای بغل مست انداخته با خاک یکسان ساختند و عیض الملک با

تاریخ فرشته

خود بکر اسپان رسانید چون در ایام دولت جمعی از آنها کشته بودند بوقت وارثان او را شناخته قبل آوردند و
شش بریده برای مجرای خدمت با محمد آبا و فرستادند و حسام الملک نزد برادر خود رکن الدین کو قوال به بن وقت و
از آنها بسرو و برادر بالوه کرختند و صفی الملک بدست افتاده چون چندان گناه نداشت از قتل رسته و قلمه و با
محبوس گردید **حیت** بر کرده بخت آن سبکداری کافرون ز کلمه خود بسد پای مرغی که نذاج
خوش دارد بسنگام ملک پیش دارد . رو که نند پها پنجه بر شیر پیداست بدست کیت شمیر **سنگام**
زوان سپدار کاندازه کار خود نکندار انجیر فروش با چه بهتر انجیر فروشی ای برادر بر پایه قد و نشین
نذ پای تا برسد آسمان نمی پای و بعد ازین فتح و نصرت و قرار امور و ملک و سلطنت عماد الملک
انظر به بد عهدی روزگار کرده باختیار ترک وزارت کرده پای حوامن طاعت و عبادت می نمود حقیقی حمیده
کوشه جافیت بنشت و سلطان محمود نیز حقوق خدمات شایسته او منظور داشته اورا معذور داشت و بهر
بزرگ شهاب الدین احمد را خطاب ملک الشرف داده از امرای کلان گردانید و در پادشاهی مستقل شده
بعدل و داد پر دخت و در تنه ست و ستین و ثمانا ت نظام بمنه والی محمد آبا دیدر مکتوبی منظم بنظم و عدوان سلطان
محمود سلی و در آمدن او بولایت دکن نزد سلطان محمود کهراتی فرستاده استعانت جست و سلطان محمود
کهراتی بجزد اطلاع بر انحال سر پرده سرخ و بارگاه بیرون زده امداد کنشیاں بروت بخت فرض شش و
وارکان داعیان حضرت عرض کردند و او دخان که کجسته مقصدی امر سلطنت گردیده در کین فرصت است
و اطراف ولایت و اطراف ملک چنانکه باید و شاید بنور ضبط در نیامده در چنین وقت پای تحت رخالی گذاشتن
و بخت اصلاح امور و یکران سواری فرمودن جای نگر و نخل است و سلطان محمود با انکه در عنوان جوانی بود
حیت بنور شش کرد نخل نارسه شمشاد ز سوسن سرو او چون سوسن آناو زبان بیان کشاد
گفت اگر افلاک و عناصر همین چنت دروش با بد یکر موافقت و آمیزش نماید نظام عالم کون و فساد از نسیم
و اگر بنی نوع انسان سلسله مودت و مشارکت بکسند اساس قانون طبیعی انهم پذیرد من قرینه الی الله و
مسلمانان دکن مسیکنه یقین که بحکم بار نیطله در این بساق و بورش ضرری نخواهد رسد ارکان دولت

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۵

معارف جاید

۹۵۳

معرضه شد که اگر سلطان در معاونت نظام شاه مجید باشد مناسب است که بجانب مالوه لشکر عظیم سپاه
 و جهان ولایت در آمده انواع خسراتی و مزاحمت رسانند تا سلطان محمود از شنیدن سرسپید که از دکن بس
 این التماس نیز در معرض قبول نیتاوه بی مامل و توقف ریایات نصرت آیات با سپاه مجید و مرد یا نصه فیل که در سپهر
 بر افراخت و دو منزل را یکی کرده چون بندر بار رسید و خواب جهان کاوان که عمده اهل دکن بود سرسپید با اینجا ر
 بلازمت اورسید و در دوازده گرفته بقتال و جدال سلطان محمود و غلبه شاف سلطان محمود غلبه متوجه شده از ظاهر
 قلعه محله آباد سید کرج کرده خواست که از بالای سرد در لنگر آباد گذشته بمکانت خود شتاب چون آن راه را از لشکر
 کجرات مسدود دید بر آینه عنان بجانب ولایت برار مسطوف داشته از راه ایچپور بگوند واره در آمد و از بیخوله
 و جنگل عبور کرده خود را بالوه رسانید و بعد از آنکه حاجب نظام شاه باردوی کجراتیان آمده از جانب او خبر نشد
 قدم خواست سلطان متضی الکرام و دوستکام بجانب کجرات در زمان حمایت حافظ حقیقی معاودت فرمود
 و در سنج و ستین و ثمانایه بار دیگر سلطان محمود و غلبه بجانب دکن لشکر کشید و سلطان محمود کجراتی حسب
 التماس سلطان بهیمنی باز بطرف دکن بقصد اعانت روان شد و سلطان محمود از شنیدن این خبر تاجه و لنگر آباد
 تاخت کرده و غنیمت بسیار گرفته بولایت خود مراجعت نمود و پادشاه کجرات نیز بعد از آنکه معذرت نامه نظام شاه
 و حاجبان با تحف و بدایا رسیدند بدولت و سعادت مقرر حکومت توجه فرمود و بجراخت مشغول گشت و سلطان
 محمود حسبلی نوشت که بوجه بر ولایت مسلمانان رفتن از زمین اسلام و مروت بعید مینماید و بر تقدیر و قوت
 پی جنگ بر کشتن قبیح است اگر من بعد پیرامون آزار متوطنان دکن خواهند شد یقین دانند که اینجا متوجه
 تخریب مالوه خواهم کرده سلطان حسبلی ژاد جواب فرستاد که چون همت عالی بر آمد او انالی دکن مصروفست
 من بعد مضرقی بموطنان اندیاز خواهد رسید و در سنج و ستین و ثمانایه سلطان محمود با لشکر بسیار بجانب
 قلعه ماورد بندر دون که ما بین کجرات و کولکن واقع است روان شد و حاکم انولایت چند جنگ کرده هر بار پیروز
 و کمپور کردید و از روی ناچاری امان خواسته بلازمت آمد و قلعه و ولایت تسلیم سپاه اسلام نمود و قلعه
 با در از قلع نادرست و در پلندی سربلکایت کشیده و در محلی با سد سکندر برابری نموده تا آن فاسد است

۹۵۵

۹۵۹

تاریخ مرسته

مسلمانان در نیامده بود و برای ولایت دون که کبکزار موضع در تحت اوست با ستظهار آن قلعه با دشمنان در کجای و غایب
انداخته حشم و ذخیره بسیار بر خود جمع آورده بوده و جماعتی در بوسیرت غول طبیعت را بر سر راهها کماشته
براه زنی مسافران و مشرودان مشغول میباشند جهت بیاری چنان ره میبرد که مینی از دنیا
چشم بردی سلطان خندان و دوفاین قلعه متصرف شد و در همان چند روزی را بخلعت و کمر شمشیر طلا سرافراز
گردانیده همان حصار و ولایت بوی بخشید و باغنایم نام دارد و با احمد آباد رفت و تعمیر بلاد بقیس حال عباد مشغول
گردید و در سنه سبعین و ثمانیا جهت شکار بجانب احمد نگر رفت و در اثنای راه روزی پی سبب ظاهری بهان
بن الفغان یکی از سلاحداران را بکشت و از بیم قصاص بجانب ایدر گریزان شد و سلطان بر آن مطیع گشته
ملک حاجی محمد الملک را که راق و فائق مقامات پادشاهی بودند بگرفتند بها الملک بتعاقب نامزد فرمود
ایشان قدری راه رفته جانب بها الملک در رعایت کردند و تند و تیزی بخاطر رسانده دو کس از نوکران بها الملک
بجزو ملک رفتند و با ایشان سردار دادند که محل پریش بگویند که قاتل ما ایم که پادشاه رجم است و خواهد بخشید و
قطع نظر از آن سلطان بیسورت ما امر قتل شما خواهد فرمود و آن اجل گرفتار نظر بر مال و خیرخواهی صاحب قسیم
کرده چنانکه آموخته بودند در حضور پادشاه اقرار نمودند سلطان محمود بقوی علما آن گناه کاران مزدور را بقتل دادند
و بعد از مرگت ازان حصار معلوم شد که عماد الملک و محمد الملک چنین کاری کرده اند و بیکباره احوال کتابکار
بکشتن داده اند سلطان محمود ازان بر آشفته آتش قهر بفرودخت و در ساعت هر دو را که عمده تر از ایشان
دو لغتانه بود بیاست رسانند و پست آنها را پر از گاه کرده جهت عبرت خلائق بر سر چار سوی احمد آباد او بخت
و در طبقات محمود شاهی مسطور است که در سنه اثنی و سبعین و ثمانیا سلطان محمود و جمال جهان برای آفتاب
رسالت صلی الله علیه و آله را در خواب دید که چاشنی کبر میخورد از خوان احسان خود و طبق با دوازده نفری فرمود و قیصرش
آن بود که او را در آمدت دو موهبت عظمی دو نعمت کبری نصیب کردید یکی فتح ولایت دون و بارود و دویم
فتح کرمان بالای کوهی که سه بفلک افراشته واقع شده و در قرون و سنین بسیار اساطین سلاطین دینی و کبریا
در آرزوی تسخیر آن بودند بلکه رایان هندوستان در آنوقت در آرزوی فتح آن میبماند بودند هیچ کس

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۸۷

مقاله چهارم
۸۵۳

رسیده و کند تغییر بر کس کرده اش نیندختند مگر سلطان محمود بیکرا که بدین دولت مستعد گردید طبیعت
دولت همه از خدای چون آید تا در حق سربنده نظر چون آید و پیرامون آن کوه دیگر که بهماست بطریق
دایره محیط و دزه شکسته بسیار دارد و هر دزه را نامی است از آنجمله دزه موزی است و در پیش آن حصاری است
بنایت محکم که در این عصر چون ناگه مشهور است و دزه دیگر است بهما بل معروف و مشهور و قریب یک هزار و نهصد
کرنال و انولایت در فضا تصرف رازی مندک و آبا و جد او بود و غیر از سلطان محمد تعلق و سلطان
احمد شاه کجراتی تاخت با خود و نه برود بود سلطان محمود اجتهاد بر خون آلی نموده تعبیری که در عقیقه ختر
خواجگه کاینات کرده بودند مستطهر گشته چون بجهل کرده بی کرنال رسیده بر این مونی تعلقان که خالوی او می
و از امرای کبار بود یک هزار و هفتصد جوان بهادر از لشکر خود انتخاب نموده یک هزار و هفتصد اسپ عراقی و ترکی
و عربی و یک هزار و هفتصد خنجر غلاف طلا و نقره بر این جماعت قسمت کرده ایلغار فرمود و بیخبر بدزد مهاجمه درآمد
جمعی از راجه پوتان که ایشانرا برادان کوسین که بجا فطت دره ازه قیام مینمودند و افس شده جنگ و کوشش
بسیار نمودند چون خاغل بودند و سلاح پوشیده بودند یکی گشته شدند و سلطان محمود و لشکریان او تکبیر گویان و خل
دوره مهاجمه شدند و رازی کرنال و افس شده با جمعیت خوب از آن قلعه بزرگ آمده بهمانه سکار بجانب دوره مهاجمه روان
گردید و چون اندک مردمی از کجراتیان بظرف آمدند را جهوتان دلیرانه مشغول بجنگ گشتند و در آن اثنا لشکر از خف
متوالی و متواتر رسید و بسیاری از کافران را بکشتند و مندک با بقیة السیف خسته و بد حال قلعه کرنال رفته متحصن
گردید و سپاه اسلام زنان و پسران دوره مهاجمه را اسیر کرده بجانب تجانهای حوالی کرنال شتافتند و جمعی
از بهمنان و برادان که در تجانها بودند بجنگ ایستادند و اصحاب دین تیغ از پیام بیرون کشیده و بیدین فعل
ایشان مبادرت نمودند و عینت بسیار بدست آورده و سلطان محمود در آن روز متبکن بدست مبارک خود
دو سه کا فریب پرست بقتل آورده میخواست که لشکر با طراف فرستد مندک جمعی از نزد یگان خود را بیرون
فرستاده شفاعت نمود و سلطان محمود بنا بر آنکه اموال و جوهر سرد غلامان و دیگر غنایم پیش از پیش قشر
سپاه آورده بود و هو اینز بنایت گرم شده در آنکوهستان نمیتوانست بود در آن سال باخذ پیشکش اکتفا کرده

تاریخ فرشته

تاریخ چهارم
۸۵۳

با حمد آباد مراجعت فرمود و در استناتی و سبجین و ثمانایه سلطان محمود غازی که بهمانه طلب بود شنید که مکت
حاکم کرناال با قهر و دور باش و جمیع از مریدان شایب سوخته شود و جوهر گرانها بردست و کردن بسته و بر تخت نشسته
با سید برهین بر روی بغایت مصعب آمده چنان سزاگس بر ولایت او نامه کرده و گفت که اگر مجموع اسباب سلطت
خود را از خیر منوع و مانع مرضی و دیگر جزا سیر نسلیم نماید متفرق ولایت او نشود و الا در تسخیر آن بگوشت منگ لکت
چون طاقت مقاومت لشکر اسلام نداشت آنچه ایسان طلبیدند همه را داده ولایت خود را نگاهداشت و در تاریخ
نظام الدین احمد مسور است که سلطان محمود غازی آنچه از رای منگ لکت آورده بودند همه را در مکت مجلس عیش
و مغل بر بلویندگان و خوانندگان بخشید و الله اعلم بالصواب در سنه ثلث و سبجین و ثمانایه سلطان محمود غازی
برسم شکار جاری فرموده اکثر ممالک خود را بنظر کیمیا آورد و در مسوری و تبادنی کوشید و جنگل و ویرانه
در مملکت خود کنداشت و اعظم وقایع سال رابع و سبجین و ثمانایه آنست که روزی سلطان محمود بر فیل مست
شده و بجانب باغ ارم میخرامید در انشای راه فیل مست دیگر زنجیر کشته متوجه فرج گردید و فیلان جهل از دیدن او
رو بگریز نهادند و در غضبلی که سلطان سوار بود مقابل شده بعد از ده شکاری او را گریزانید و نه پالش کنداشته کوه کج
چنان بر بالای شان آن فیل زد که اسب دندان بجای سلطان رسیده خون روان شده و آنحضرت از کمال
شجاعت نیزه بر پیشانی آن فیل زد که خون جاری گشت فیل کایه دیگر زده نیزه دیگر خورد و خون بطریق فواره از پیشانی
او سبید و باز کایه دیگر زد و درین گرت همچنان نیزه خورد که راه فرار پیش گرفت و سلطان بخیرت بمنزل رفته از
صدقات و خیرات جمیع اهل استحقاق را بهره مند ساخت و بعد از چند روز امرای سردار طلبیده قاصد بخیر
قلعه جو ناکر و کرناال گشت و در بکت شبانه روز پنج گریز پناه سپاه قیام کرد و از آنجا فرود مسزار و پانصد اسب گریز
و عربی که بهای بعضیها ده مسزار گت بود هر دم بخشید و پنجاه شمشیر و هفتصد کمر مرصع و یک هزار و هفتصد خنجر مصلح
انعام فرموده کبچ متواتر روان شده چون ولایت سورت که مملکت کرناال پیوسته است در آمد را جا منگ لکت
معروض داشت که بنده عسرت که در اطاعت و انقیاد نیست میکند و امری که مستلزم نقص همه و پیمان
باشد از من صدور نیاقه و الحال هر قدر پیشکش که ابر بشود از او پیش ایستادگی ندارم سلطان گفت بکی بمنت است

۸۵۳

۸۵۳

سلطان محمود بن محمد شاه کبیرانی

۳۸۹

مقاله چهارم

مصرفت که اینولایت تصرف در آورده اعلام اسلام مرتفع سازم رای مندلکت چون از فحوی کلام فرار
که این شکر بلشکرهای بار دیگر نمایه فرصت نکا بداشته و شب راه فرار پیش گرفت و قلعه جوانا که بر سر
بود در آید مضبوط ساخت و سلطان روز دیگر از آن منزل کوچ کرده قریب بحصار جوانا فرود آمد و فردا
آن جمعی از لشکر جدا شده نزد یک قلعه رفتند و گروهی از راجپوتان بیرون آمده جنگ کرده بگریختند
در روز دیگر جنگ شده قلعه نصیب اسلام گردید و روز سیم سلطان خود متوجه قلعه شده از صبح تا شام معرکه
کرم بود و روز چهارم بارگاه سلطان با نزدیک دروازه قلعه افراخته محاصره را تنگ ساختند و از به طرف سبانه
طرح افکنده راجپوتان اکثر اوقات از قلعه برآمده دست بروی می نمودند و مردم را ضایع میکردند چند روز
پرمورسل عالمان فاروقی ریخته او را بجز شهادت رسانیدند سلطان محسود محاصره را تنگ کرده و چون
سنگ مینقبت بعضی اوقات پیش تخت سلطان محسود می افتاد و زمان محاصره چون تا آخر سال مذکور ماند
پیدا کرد رای مندلکت مضطر گشته چندین کس از دست او از روی تضرع و زاری طلب صلح کرد و تا در
قبول نیفتاد پس در اوایل خرداد ماه و ثمان ماه مندلکت و جمیع راجپوتان از طول ایام محاصره و جنگ
عاجز و زبون گشته امان خواستند و قلعه را تسلیم نموده قلعه کرنال رفته و شروع در دزدی و راه زنی کردند سلطان
در جنب شده فوجی بزرگ در جوانا کشانده خود بجانب کرنال توجه فرموده جنگ بر قلعه انداخت و رای مندلکت
در اینجا نیز زبون و عاجز ساخته حصار کرنال را که یک هزار و نهصد سال در قبضه اشغال بوده بود از تصرف رای مندلکت
بیرون کشید و بطریق سلطان محمد غزنوی چندین بت و تجانه را بدست خود شکسته و بت پرستان را که غارت
و مجاد گشت و رای مندلکت دل از حکومت اندیاز برداشته رضا بقصا داد و بجهت خود و مردم خود زنها خواست
بقصد نوکری بملازمت سلطان متروک گشت و اطوار پسندیده و اخلاق حمیده استخیرت را مشاهده کرده روز
معروض داشت که از برکت صحبت شاه شمس الدین در ویش که در پنجاب تشریف دارد محبت اسلام و مسلمان
بر دل غالب شده بود حال که بخدمت سلطان رسیدم و از سر حقیقت دین آگاهی یافتیم محبت بیشتر شده بود
که داخل فرق اسلام شوم و ملازمت خستیار کنم سلطان محسود خوشحال شده در کمال شوق منتظر کرده و تجدید

دخان جهان خطاب داده از جمله امرای کبار گردانیده و او را بطنا بعد بطن در اندوخته تا انقضای سلطنت سلاطین گشت
مغز و مکرم بوده اقطاع خوب داشتند و شیخ سکنه مصنف تاریخ پادشاهان کجرات چنین نوشته که بعضی نقیاد
اسلام ای مندلک را چنین ذکر کرده اند که چون سلطان رای مندلک را بملازمت سسراه با محمد آبا و آو
او روزی بطرف رسول آبا و که موطن و مرقد شاه عالم است قدس سره عبور نموده دید که پیش دربار شاه عالم
اسپ و فیل و آدم بسیار جمع شده از دحلم عمده واقع است پرسید که این خانه کدام امیر است گفتند
که خانه حضرت شاه عالم است گفت نوکر کیتند و تو لاکچه دارند گفتند ایشان نیز خدا تعالی تو را بد بگیری نماند
در نوی اینها را خدا میرساند گفت باری ملازمت ایشان بکنم پس فرود آمده بجزو آنکه چشمش بر لقای مبارک
ایشان افتاد گفت آنچه لازم مسلمانی است بمن نمایند پس ایشان کل طیبه بر او عرض کردند و رای مندلک فرزند
اسلامیان در آمد و از جمله بیان شاه عالم گشت و بواسطه آنکه در آنجا شعر اسلام رواج یابد سلطان محمود
خست تعمیر بلده مصطفی آبا و بر زمین نهاده مساجد و عمارات عالیه و بازار و دوکاکین بنا نمود و جمیع امرار را
در فرمود که هر یک بجهت سکونت خود منازل طسرح اندازند تا بر آن در اندک مدت بشهر مصطفی آبا و
توطن جنبیا کردند و هر جا دزدی و مفدی که در اطراف احمد آبا و بود سر بر آورده را بفرنی و قطع طریق پیش گرفت
وراه آمده خلائی مسدود گشت چون این خبر بسطان محمود رسید ملک جمال الدین بن شیخ ملک را که
کو تو اول لشکر و خدمت سلاح خانه باد مغرض بود محافظ خان خطاب کرده علم و کرمای داده مضب شکی و کوه
احمد آبا و را با در جوع فرمود و محافظان بدان صوب رفته شهر و لامیت را بدلتوا ضبط کرده پانصد نفر را که از سزا
زدان بودند بردار او بچینه آوازه سیاست او باقی بلاد رسید و این خدمت در درگاه سلطان پسندیده
افتاد و خدمات دیگر مشمل استغای مالک و غیره اضا فر کردید و رفته رفته کارش سجایی رسید که کثیر
و بمقتضی اسپ در اصطبل او جمع شد و هر جا سپایی خوب بود نوکر او شده در آخر وقت و شوکت او بجهت
رسید که پسر او ملک خضر از اجد با کرد و ایدر و سر روی پیشکش گرفت سلطان محمود در آنوقت که در مصطفی آبا و
میبود سمعش رسید که جمعی از اجد بیسان در زمین کچه که سر شدند است مکن دارند و قطع طریق تیر ضمیر کاوشانند

سلطان محمود بن محمد شاه

۳۹۱

مقاله هجدهم
۲۵۳

و بواسطه بعد مسافت سرد انقیاد پادشاه دلی وغیره نیاورد و اند و انرا دست داراوت بنوی کرده اند بنا
بر آن سلطان عاقبت محسود در تنه تاج و سبجین و ثمانایه جهت تهیه دتا، میب آن بطریق سرعت توجه نمود
و چون سیاحتی رسید که موسوم است بشور در یک شبانه روز شصت کرده راه ایلخار کرده و بخبر باشده کسری
غنی رسید که بیت و چهار بنسازار کنار بودند اما کشته میدان در آمدند و سلطان محمود چون سیاحتی
نمود از شدت سرد و آلودگی سلاح پوشیده مردم او بیرون کشید و بیبال کشیده بجانب غنیم روان گشته
و بکم همین منان و قادر کن چکان پنجم مردم که در شجاعت و مردانگی و کانداری و قوت جسمانی مشهور بودند
از صفوف لشکر اسلام که در غایت قلت بودند سر اسیمه و پریشان گردیده و روسای ایشان با تیغ و کفن با تعلق
آمدند و از راه زنی و دزدی اظهار ندامت کرده گفتند که من بعد بچنین اعمال ناشایسته اقدام نخواهیم نمود
و سلطان از دین و ملت سوال کرد ایشان گفتند که ما مردم صحرائیم و دانشمندی در قوم ما نیست آسمان
و خاک و باد و آتش و آب را می شناسیم و بیخیزون و آشامیدن کاری نداریم و بعد ازین مسیله و ادیم که بمن
توجه و التفات خدایگان جهان بدایت یا قده پی بجز چشمه مقصود بریم و قلاده ایمان و اسلام در گردن اندازیم
سلطان معذرت ایشان پذیرفته از حرم مایم سابق در گذشت و بعضی از بزرگان هتسار را بشهر مصطفی آجا برد
مسلمانان سپرد که سنت نبوی بطریق مذمب حضرت امام اعظم تعلیم نمایند و چون آمد و شد از مردم مصطفی آجا بسیار
از آنها مسج کشت که در عقب ولایت شور مملکتی است سند نام که قلع پادشاه سند دارد و چهار اسرار
خانه دار از متبیل طرح در انجا متوطن اند و چهار هزار مرد از میان آن اوس بیرون می آیند و در تیر اندازی و
مشکافند و بلوچان همه راضی مذمب اند و جبان نیز به تبت آنها مذمب را خضیان پیش گرفتند و در آن
یابان اکتساب معاش آن او باش از قطع طریقت و کاه کاه برسد پادشاه کجرات نیز مزاحمت میرسان
سلطان محسود در تنه ثمانین و ثمانایه توجه و دفع انجمت کردید و بعد از آنکه بولایت شور رسید فرمود تا یکصد
سوار چالاکت دو اسب همراه گیرند و آب و توشه یک هفته بردارند و در شبانه روز شصت کرده طی مسافت
نمایند سلطان چون بدین طریق بولایت سند رسید در وقت شب در صحرائی فرود آمد که اسب و آدم

تاریخ فرشته

مقاله چهارم
۸۵۳

استراحت کرده روز دیگر برانقوم تاخت برد قصار در آن نوای جامعی از بلوچان که اکثر خود را بجهت آورده بودند و فرشته
جازه سوار پراترود باران خود فرستاده از حقیقت حال خبردار ساختند و آنها بجز و شنیدن نام سلطان محسود و شوق
شده بر کد ام بخاری و مخاکی خنریدند و روز دیگر که سلطان بساکن اینجاست شافت و از ایشان اثری نیافت
در نقش شده چند کس از بهادران آن ناحیه بدست آورده مسکن و مقر بلوچان بخاطر آورده و بسیاری از اینها
از مواضعی که مخفی شده بودند بیرون کشید و بعبودت تمام بکشت و اموال و جهات ایشان را مستقرت شده خانم
در اجست است بعضی از بزرگان معروض بکشتند که بکشت بسیار باخیزد و آمده ایم مناسب است که در این ملک
حاکم و در گذشته بر وجه سلطان فرمود که چون مخدوم جهان که در تصرف سلطنت است از نسل سلاطین
سند است اعانت حقوق صدیخ می نمایم و دست تصرف مکنند در آن سبک پس در آن ناحیه پیکر کرده
مصطفی آباد برگشت و چون اخبار بت پرستی در وراج کفر بنبر حکمت و تعصب بر همان اندیاز شنیده بود در
نداشد رفتن بخا بود اتفاقا در آن ایام مولانا محمد مسعود قندی که از دانشمندان عصر بود و عسکر عزیز را در طار
سلاطین بهمنسب و کن سیر برده در وقت میری زینت و جنب و من وصل کرده بود و با ایل و خیال واحد
چندین ساله از راه دریای متوجه بیرون بود و چون کشتی او بمقابل بندر حکمت رسید مردم آن ناحیه بفتوی علمای بیخا
نی درین سر راه برود که قنده و اموال کشتی و غنیمت و بالهام مصرف شدند و ظالمه باد و سپر که چکسال اتقان و
نیزان و پای برینه مصطفی آباد آمده بعرض پادشاه رسانید که بعزیمت سمرقند با محقر متاع دینوی با اتفاق
جمعی از مردم غنیمت و نینار متوجه بندر بیرون بودیم چون بجالی حکمت رسیدیم راجه انجا موسوم بای بسیم
بر اجماع انصوب که صداوت مسلمانان بر میان جان بست و کشتیها علاوه بر ابطال رجال و مشون از آلات
قال سر راه کرفه غالب آمد و کفار بقصد ثواب دست تاراج بر آورده در یکطرفه آنجا همه ما را از مطاع و بیوسه
کاری ساختند و در بتک حرمت ایشان باقصی القاسیت کوشیده عورات و اطفال مسلمانان را بچرخا
بگیری گرفتند و از آنجا ما در این دو پسر نیز در قید کافر بست عاشاکه در جوار مثل تو پادشاه و نینار چنین ظلم و ستم
بر مسلمانان واقع شود سلطان تقدر احوال مولانا کرده او را با حمد آباد فرستاد و وظیفه مقرر کرده گفت خانم

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۳

مقاله چهارم

جمع در آنکه آنچه از تارقه بشما خواهد رسید پس بجنمی کرده حبیب امر او وزیر را حاضر ساخت و گفت که با شما
که کافر سکین دل که در عهد سلاطین اسلام است جابر مسلمانان آرد و اگر در روز بازخواست از ما پرسند که در
جوار شما کفار این قسم تم مینویزند و شما با وجود قدرت بر دفع ایشان چرا مسا بگروید چه جواب خواستند
بجی اگر چه از سفر سه ساله متنازی و متفر بودند لیکن چون چاره نداشتند گفتند ما را جز در زمانه واری چاره
دفع این طایفه بر ذمت بخت خود واجب شمرده روانه باید شد سلطان ساز سفر کرده منوجه حکمت گردید
و بعد از قطع مراحل و منازل محبت فراوان بقصد حکمت که مقصد برابر شیاطین صفت بود رسید و با و از
تکبیر رجم بر پیمان و سایر بدینان نمودند و آنها سر اسیمه شده بجهت عنوان که بود خود را بحسب زیره بنت رسالت
و سلطان در قلعه حکمت خیمه و حشرگاه ایستاده کرده در اندیشه دفع کفار گردید و چون شیوه بگشت و گزگ و ما
در آن حبس زیره بسیار بودند و مردم مغفرت بسیار میسایند ایشان بسیاری از سباع و گزنده نیز بقتل
رسانیدند چنانچه در جای کشته پرده پاوشابی نصب شده در یکت پهر مقصد مار کشند باقی را ازین قیاس نمایند
و سلطان نجانه بخت را شکسته بجای آن مسجد ساخت و مدت چهار ماه مقام فرمود و چون کشتی بسیار
ساخته گردید از دلیران روزگار و آلات کارزار مشون کرده بحسب زیره بنت روان شد و بین و در جنگ
در میان ایشان و مسلمانان واقع شد و آن بهادران جنگی جهازات را ند و خود را بجزیره انداختند و صاف
تبت را کشود و بچوت بسیار بقتل آوردند و راه بهیم فرصت یافت بکشتی نشست و بطرفی که بخت و سلطان
جمع را بر کشتیها سوار کرده تعاقب او فرستاد و خود بشهر تبت در آمد مسلمانان را که در قید کفار بودند حلا
داد و عنیت بسیار برده پیشار گرفت و فرحت الملک نام را که یکی از امرای کلان بود حاکم آنجا ساخت و بعد
از چند روز جمعی که برسم تعاقب رفته بودند رای بهیم را مقید و مغلول لشکرگاه آورده پیش بارگاه ایستاده گز
و سلطان مراسم شکر ذوالجلال تقدیم رسانیده سایه معاودت بر بلده مصطفی آباد انداخت و حکم کرد که
فرمان نوشته ملا محمد را از احمد آبا و بطلبند و دیران در نوشتن فرمان بودند که ملا محمد آمد و سلطان منسط خاطر گشته
ماده فرزند از با و سپرد و رای بهیم را با سلاسل آهنین بوی تسلیم نمود که هر چه بخواهی کن مولانا چون از وی بسی

تاریخ فرشته

۳۹۳

تاریخ
۱۰۳۳

از سلطان التماس نمود که تا او را نزد محافظ خان فرستاده در چار سوی احمدآباد بقوت تمام بکشد سلطان او را مستوجب آن محبت دانست حسب التماس مولانا نزد محافظ خان کیل نمود تا بنوعیکه موجب عبرت دیگران باشد بقتل رساند نقل است که در آن سوات که سلطان محمود در تعمیر مصطفی آباد مسکون شد خلافت کجراش زکشمش هر ساله بجان آمده از مضارقت منازل احمدآباد و مقام جنت در کوهستان مصطفی آباد فریاد و نغان صغیر و کبیر و وضع و شریف بخلک الافلاک رسید و سلطان محمود بمنی را فریاده با احمدآباد ضبط ممالک محروسه را بعهده امر کرده خوب ضبط و ولایت کرنال متعهد گشت بنا آذین عماد الملک را حاکم بکنه و فرحت الملک را حاکم تبت و بکت و نظام الملک را حاکم مایر گردانیده خداوند خائرا که وزیر ممالک بود اتابک شاهرزاده مظفر ساجد در احمدآباد نگاهداشت و خود با برخی از امرای معتبران مصطفی آباد رفت و بساختن بساطین و طرح باغات سرگرم شده چون چندی برآمد خداوند خان و رای رایان و دیگر سرداران داعیه کردند که شفراده احمد را بر تخت احمدآباد منگن ساخته سلطان محمود را معزول سازند پس همان عید رمضان عماد الملک و دیگر امرای احمدآباد طلبیده در خلوت از عماد الملک برای عدم انشای راز گویند مصحف گرفته او را بران اراده مطیع ساخته و در اوقات چون لشکر او در تهاز بود قبول کرده و جهت اجتناب تا روز عید فرصت خواسته بجهیل کسان بطلب مردم خود بولایت فرستاده پیش از روز عید حاضر شدند و روز عید عماد الملک فوج خود را بسته بدربار شفراده رفت و او را بطریق عادت بنام بر آورده باز بجا رفت تمام لشکر خود را خداوند خان و متابعان او که در آن روز مستعد اظهار اراده بودند قصد عماد الملک فریاده تعاضل ورزیدند و اصلا از آن مقوله حرفی بر زبان نراندند بلکه کان بکم کن کردند و قیصر خان که از امرای مقرب سلطان بود و در مصطفی آباد خبردار حیث شنیده پنهانی بسبب سلطان رسانید و سلطان بر رسم امتحان دوست دشمن در میان مردم گفت که اراده حج دارم تا هر که تصدیق کند معلوم شود که دشمن است پس جوازات را تیار کرده چند کت تنگ بجال داد که متاع و بیایع نمایند خود از مصطفی آباد بکجراش رفت و در کشتی نشسته به بندر کنبایت فرود آمد و چون این خبر با احمدآباد رسید جمیع امرای سمره شفراده بخدمت شتافتند سلطان محمود دستور کراکتر

سلطان محمود شاه بن محمد شاه کجراتی

۳۹۵

که اکثر امرا حاضر بودند گفت چون شخزاده بزرگ شده و امرا به نوازه او تربیت یافته اند بخاطر میرسد که مهابت ملک
دولت بایشان رجوع کرده سعادت حج دریا بم عماد الملکت گفت بکیرتیه دیگر سلطان با محمد آبا و تشریف بیاورند
نخاه بر چه مناسب باشد بدان قیام فرمائید سلطان دانست که زیر کاسته نیم کاسته است متوجه احمد آبا شد
چون بدان مقام رسید روزی امرا را حاضر کرد و گفت تا اجازت حج ندهید طعام نخوریدم خورد امرا
پون دانستند که جهت امتحان است همه عمر نموشی بروغان نهادند عماد الملکت گفت بنده زاده بزرگ شد
بای من با و داده مرا از طارنت خود دور مسازید سلطان فرمود سعادت حق است اگر ملتیر شود اما مهابت ملکی بی چون
ستمشی نخواهد شد و چون آفتاب سخط استوار رسید و سلطان کرسنه بود نظام الملکت ریش سفید امرا بود بملکتین عماد الملکت
گفت سلطان اول قلعه بسینا نیر حاجت محافظت خزانه و ابل حرم فتح نمایند بعد از آن به نیل مقصود متوجه
سعادت طواف شوند سلطان فرمود انشاء الله تعالی ملتیر شود پس طعام طلبیده میل فرمود و دانسته چند
بواد الملکت سخن گفت عماد الملکت در خلوت گفت بنده بیکناه بی بجناه خود نمیرم موجب کم عنایتی حسبیت سلطان
گفت تا حقیقت حال کمونی بتو سخن منبکوم عماد الملکت گفت سو کند بمصاف خورده ام اما چون چاره ام و چاره
حقیقت چنان و چنین است سلطان تحمل و رزیده آناری که بخداوند خان رسانید بچین بود که یکی از کبوتران خاصه خود را
خداوند خان نام نهاد و بعد از مدتی به پتن رفت و از اینجا عماد الملکت و قصر خان را بتسخر جالور و ساچور نامزد کرد
و ایشان مرض شده نزد یک تربت شیخ حاجی رجب فرود آمدند و چون وقت ادبار خداوند خان رسید
پیرش مجاهد خان با اتفاق خاله زاده خود صاحبان وقت شب بقصد انتقام منجلی بسزاییده قیصه خان در آمده
او را عقبل آوردند سلطان بکمان انگه اینکار از اثر در خان که با او سابقه عداوت داشت بظهور آمده او را گرفته در کتیر
قصارا مجاهد خان بن خداوند خان و صاحبان خود بجهت موسم شده فرار نمودند و بیکجایی از در خان نزد سلطان
ظاهر شده رشتیر از پایش برداشت و بر پای خداوند خان نهاد و بموتکل سپرد و با محمد آبا و حاجت فرمود و در آن
حین عماد الملکت بیمار شده در گذشت و سپرد خستیار الملکت جای پر یافته مقرب کشت و ثعلب در آن
رسد کارش بمرتبه بالا گرفت که مرخص خام و عام شد سلطان محمود بعد ازین واقیبات باز بمصطفی آبا

تاریخ فرشته

۳۹۵

مجله چهارم
۸۸۵
۸۵۳

نوامید و مدنی اوقات در آنجا بسر میبرد و در ماه رجب سنه تسبیح و ثمانین و ثمانیاد و نهمه نمود که جمعی راه آنجا گذاشته عازم
تخریب و پناهنده کرده در آن اثنا خبر رسید که طیاران کشتی بسیار کرده و در میانه آمدند که متروپین در یار ازار و در
رسانند سلطان فتح عزیمت مذکور کرده در جهاز سوار شده با چندین جهاز از استند و دیگر مشون از مردان
کار و نوب و تنگ و تیره کان بسیار بیخ انجاعت روانه شد و چون فریب بجهاز است طیاران رسید
انجاعت تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و کجراتیان آنها را تعاقب کرده چند کشتی بدست
آورده به بندر کنبایت مراجعت نمودند و از آنجا چون سلطان به احمد آباد تشریف ارزانی فرمود و در آنسال
در اکثر بلاد کجرات امساک باران شده قحطی عظیم پدید آمد و غلایق بیشمار از بی قوتی هلاک شده حسدای بسیار
بجای ما یا راه یافت و در عتبه ذی قعدة سال مذکور سلطان محمود بجزم تخریب قلعه چپنا نیر پای معاد
در کاب نظر انساب آورد و آن حصار است واقع بالای کوهی و از غایت رفعت سرازیر بیان طغاث اعظم
بر آورده و بالاتر از او بر سطح جهان جبل کوه دیگر است که از ذروه لامکان گذشته و دور آن تیزان کج و سنگ و دیوار
کنید و برجهای مرغوب و مضبوط ساخته بودند و در آنوقت حاکم آن بنای سپهر اطوار رای بنای راجهت بود و چندین
قرن که بجایکس نشان نیند پادشاه و جد او در تصرف داشتند بنا بر آنکه شصت هزار راجهت از سوار و پیاده نظام
رایان انجالی بودند سرسپهر کج فرود نیاورده کلاه کوت بر سر داشتند و چون نوبت فرماندهی دست بدست
برای بنای رسید بر سول آباد که از طغاث کجرات است توشش و فرجعت بسیار رسانید و مسلمانان بسیار
به تیغ جور دستم گذاریند و چون سلطان بعبه برود رسید رای بنای از کرده خویش نشان کشت و
رسولان فرستاده هر چند در باب صلح تفریح و زاری کرده تعهد پیشکش کرد و در هر قبول بخداد و عهد الملک
و تاجان و همسر امخان پیشتر شتا قند و هفتم ماه صفر سنه شان و ثمانین و ثمانیاد پهای که رسید
فرود آمدند و هر روز راجهت آن بقصد جنگ بیرون آمد و سرکه را گرم میپختند در این اثنا سلطان خود نیز از عبه
بروده حرکت فرموده کج بر کج از چپنا نیر گذشته در موضع کرنای بر سر راه مالوه تبول فرمود رای بنای مجددا
حاجیان فرستاده دو فیل طلا و دیگر کتف و نخایس قبول کرده تا از سر کنه او در گذرد چون نزد سلطان سمت آنجا

سلطان محمود بن محمد شاه کجراتی

۳۹۷

معالجہ چارم

۱۰۳۸

نیافت لشکر خود، کرو آور دو از ایان اطراف مدو خواسته از قلعہ فرود آمد و بزور مور چلہا را بجا کرده باشت هزار
 سوار پیاده مقابل سلطان صف کشید و سلطان محمود جنگ صعب کرده منہزم و منکر باوہ دو ازوہ نیمساز
 کس از راجہوتان جنگی بقلعہ درآمد و سلطان محمود پائی قلعہ آمدہ پیرامون آن بخاطر آورد و ہر یک از سردارانرا محلی ثابت
 تعیین فرمود و بر پنج سابق موضع گریاری معاہدت نمود و سید بدر را بجهت محافظت راہ دور سائیدن رند بارو
 روزی رسید بدر حدی آورد راجہوتان ریختہ مردم بسیار کشند و در سد ہرند سلطان بیشتر از پیشتر پیچیدہ شد، چون
 مور چلہا بقاعدہ شد، محاصرہ پرورد اتم ظہور یافت و خود بہای قلعہ آمدہ حکم کرد کہ از چہار طرف سا باط بسازند بنا
 عاجز مطلق شدہ و کیل کارزار خود را کہ سور نام داشت پیش سلطان غیاث الدین حبلی فرستادہ استداد
 نمود و ہر کوچ را یکت کت تنگ سفید مدہ خرج قبول کرد و سلطان غیاث الدین استداد لشکر نمودہ در قصبہ
 فرود آمد و چون این خبر سلطان رسید امر را بجا بخت محاصرہ نگاہداشته خود بجزم رزم تا قصبہ دیور رفت
 و در انجا خبر رسید کہ سلطان غیاث الدین روزی علماء طلبیدہ استفسار نمود کہ ہا دشاہ مسلمانان ہر گاہ
 قلعہ کاقرانزا محاصرہ نمودہ باشد در شرع مجوز است کہ بکک کفار برویم عطا کفتمند جایز نیست بنا بر آن چنان
 ساعت ہر کشتہ بند و رفت سلطان باستماع آن نغمہ مسرور کشتہ پچینا نیز رفت و ہنوز قلعہ فتح شدہ بود
 کہ در قصبہ چسینا نیز مسجد جامع بنا نمود و ازین امر کوچک و بزرگ لشکر یقین کردند کہ تا قلعہ فتح نشود سلطان نخواہد
 برخاست پس از سر جرد و جسد در ایہتام سا باط و قضیق قلعکیان کوشیدند و پیش از ہمہ سا باط سلطانی و سا باط
 ایاز سلطانی کہ از غلامان خاص مد گاہ بود تمام شد روزی سپاہیان خاصہ از سا باط ملاحظہ کردند و دیدند کہ راجہوتان
 وقت صبح اکثری بسواکت کردن و طہارت کردن میروند و در مورچہ پل اندک مردمان میمانند سلطان فرمود
 کہ وقت صبح لشکریان خاصہ از سا باط خود را باندرون رسانند شاید کہ فتح شود لشکریان بفرمودہ عمل کرد
 و با تقاضا قوام الملکت سر جاندار بقلعہ درآمدہ جمعی کثیر قتل رسانیدند و چون راجہوتان واقف شدہ هجوم
 آوردند و جسکی عظیم قائم شد و مسلمانان غالب آمدہ تا دروازہ حصار دو ہم راندند اتفاقا قبل از آن بچند روز
 از مغرب رویہ قوی بزرگت پروردوار قلعہ بزرگت انداختہ بودند شا فرہاد ان پدید آمدہ در انروز ملکات ایاز سلطان

تاریخ فرشته

جلد چهارم
۸۵۵

وقت یافت با تفاق جمعی از پادشاهان خود را بان شگفت رسانید و از آنها بجماعت بزرگ در آمده از راه باره بر بام
بروانه بزرگ آمد و در نیوقت سلطان محمود در سا با طاعت و روی مسکنت بر خاک عجز نهاده فشخ و نظر منکنت
نمود و مردم را بگو مکت تعین کرد... چو تان حیران... ساسیه کشته شده و در بر بام... و از آنجا که قضا را از منب
الطاف آتی با فشخ و نصرت... و بیان حق... بر دوشته در صحن سرای رای بنای انداخت... رای بنای
در اچو تان چون حال به نینمال... دیدند که... ما بر چهره خویش مشاهده کردند در اندیشه شده آتش بزرگ بر او
و جمیع اطفال و زنان را سوخته دست از جان گشتند و انواع آلات حرب برداشته بگنک مشول شدند و صبح روز
ذی قعدة تسبیح و نمازین و ثمانایه مغلوب و مقهور گشته سپاه اسلام بقلعه تمام در و از حصار بزرگ شکسته بدرون
شدند و جمعی کثیر را بشیر فخر بخشنند و چون سلطان محمود تیربان در و از رسید علم ادر قلع گشته را چو تان
بالتمام بر کنار حوض بالای حصار حبس گشتند و باب در آمده فسل کردند و بشیر و نیزه و جهر بدست گرفته ایستادند و
از مسلمانان مقابل ایشان در آمد حسری در غایت صوبت بوقوع آمده از طرفین جمعی کثیر گشته شده که از
کردیدند و رای بنای و دو کرسی و سورا و زیرش زنده و زخمه آرد و سنگی کرده ترو سلطان حاضر ساختند و سلطان
مرا سیم شکر و سپاس و ایسب پی منت بتقدیم رسانیده علاج زخمهای اسیران فرمود و از رای بنای پرسید
که چرا تا بدین غایت سینه کردی گفت شاه این مملکت مورد بود و شوونای من در چا واقع شده و من
که مورد آبا و اجداد را بجان صفت از دست بدهم و در دنیا نام من در حسره که نام روان ثبت شود سلطان او را تخمین
فرموده در تقظیم و تکریم کوشید و در پایان قلعه شمیری بنام حضرت سید کانیات علیه السلام بنا کرده موسوم بحد آبا
کردانید و مصطفی آبا در اب پسر کوچک خود خلیل خان دادوسی و ایتام نام مصروف تعمیر طبره محد آبا کرد و ایندی و بعد
جامع مشتمل بر ستون بسیار که پیش از فتح حصار بنا کرده بود در تمام آن مساعی جمیل مبذول داشت و در تاریخ
اربع و عشره شمابه منبری در غایت تکلف پیش محراب آن مسجد ساخت و غزوی تاریخ آن چنین یافت
بلیت حضرت شاه عاقبت محمود آن سلاطین پناه و دین پرور پیش محراب مسجد تقظیم
منبری ساخت خوب و خوش منظر سال تاریخ منبر و محراب قلی شد بخله و منبر بعد از فتح چینا نیز چون
رع بنای